
سزار آیرا

گفت و گوها

رحمهی ونداد جلیلی



دیگر نمی دانم که آیا به خواب می روم یا خواب ام نمی برد اگر می نرَد،
به حایی بیرون از خود خواب می نرَد، به آن حلقه‌ی سیارک‌های یحیی
همواره در حرکت که حفره‌ی تاریک و بی حرکت فراموشی را احاطه
می کند گویی هرگز به درون آن حلا پرسایه راه نمی یاسم در فصای
بیرون آن، که مانند دیبایی فراح است و به راستی خود دیاست، به معنی
درست کلمه می علتم هوشیاری ام از میان نمی رود تا خودم می ماسم
فکر تهایم نمی گذارد این را بر نمی دانم که آیا این فکر غیر از افکار
بیداری تمام است، هر چه باشد شهادت اش با آن بسیار است

شب این گونه بر من می گذرد گفتم و گوهایی را که در ساعات رور
تا دوستان ام کرده ام به یاد می آورم تا سرم گرم شود، هر شب
گفتم و گوی همان رور را از هنگامی که کار کردن را ترک گفته ام، غیر
از جمع شدن تا دوستان ام و گپ زدن از دم عروب تا پاسی از شب
کاروباری ندارم نارها پیش آمده است که از خودم پرسم آیا بیکاری
مسبب تعییرات خواب ام بیست، ریرا هنگامی که کار می کردم
خوابیدن ام مانند خوابیدن دیگران عادی بود

هیچ بعید بیست همیشه خواب سنگین و بیروبحش را نتیجه‌ی

گذرا بیدن مفید ساعات روز دیده‌ام اما چه کم؟ وقتی درآمد نه اندازه‌ای رسید که از امرار معاش‌ام خاطر جمع باشم، دست از کار کشیدم. اکنون آن قدر پول اضافه می‌آورم که بیارهای اندک‌ام را برآورده کنم و دل‌ام نمی‌خواهد ماسد دیگران کاری برای خودم تراشم صرفاً نه این مقصود که مشعله داشته باشم چنین شیوه‌ای زندگی را تا مرز وزای واقعیت می‌برد و من مرد واقعی‌ام وانگهی، کار کردن بدون بیار راستین حسته‌ام نمی‌کند و در من حواب نمی‌آورد اگر پیرمردی بودم که هر فعالیتی را به موحت ناحوشی‌ها و ارکار افتادگی‌های سال حوردگی و فشارهای ناگربرش کار گذاشته باشد، حال و رورم توحیه بیش‌تری برمی‌داشت هنگامی که ناربشستگی‌ام را حلو اندا حتم نه حالتی بیاسی افتادم، همین حالت در حواب بیر بر من می‌گذرد، هیچ‌گاه دریمی یام که آیا در درون حواب‌ام یا بیرون آن

نه هر حال اعتراضی ندارم شاید نه راستی می‌حواسم صحیح که می‌رسد داستانش دشوار است نحواسم یا نحواسم، در نارساری گفت‌وگوهای رورانه گونه‌ای فعالیت شبانه کشف کرده‌ام که بسیار حشودم می‌کند اسان در سن من از این می‌هراسد که شعورش نه روال بیفتد از همین روی خود را آز مودن و اندیشه ورریدن نه کار می‌آید و چنین آرمایش‌ها و وررش‌هایی برابم ثابت کرده که حافظه و توحه‌ام آسیبی ندیده است، هم چنین عقل‌ام

نحت یارم بوده است و در طول زندگی‌ام محملی از دوستان عالی برای خودم فراهم آورده‌ام علایق و دل‌سستگی‌هایم همیشه نه فرهنگ ربط داشته است بی‌آن‌که، مطابق تعریف، روشن فکر باشم؛ این علایق در بردیکی و آشنایی نا اشخاص برحسته‌ی هر، معارف اسایی یا علوم نمودار شده است گمانم که آنان بیر از هم‌نشینی نا من نا حرسند سوده باشند، ریرا دوستی‌هایی که در گذشت رمان ساخته‌ایم هسور

استوار است و هم‌دیگر را نه و فور می‌بسیم، نه ویژه اکنون که همیشه آماده‌ی دیدن و نار دیدم.

گفت‌وگوها مان همیشه در موضوعات پرمایه است شایعات، فوت‌بال، مسایل سلامت یا مواد حوراک‌ی در صحت‌مان حایی ندارد ریرا، گفت‌و شود بی‌درنگ در راه‌های هموار تاریخ یا فلسفه پیش می‌رود از این روی، یادآوری‌های شانه‌ام حاستگاهی پربار و ناب طمع دارد موضوعات گفت‌وگو کارم را از یادآوری مکانیکی صرف گسترده‌تر می‌کند و نه عرصه‌ی تعمق و آموزش می‌رساند

هر شب، در ستر، گفت‌وگوهای همان روز را نه کار می‌گیرم، اگرچه این بیر برایم ممکن است که نه سراع گفت‌وگوهای سال‌ها یا دهه‌ها پیش‌تر بروم شاید مالمه باشد آوردن واژه‌ی سسگین «حاطره» در وصف اتفاقی که دست‌نالا چند ساعت پیش‌تر افتاده است، اما برای من خود حاطره است می‌گویند حاطرات در پی افرایش سن از رمان حال دور می‌شود و اسان سال حورده نه حایی می‌رسد که وهایع کودکی‌اش را بهتر از آن‌چه دیرور بر او گذشته باشد نه یاد می‌آورد من تر حیح می‌دهم که بردیک‌ترین حاطرات را نه کار بگیرم، حاطره‌ی اتفاقاتی که چیری از افتادن‌شان نگدشته باشد

نه راستی دستگاه سوع‌آمیری است که گستردگی و دقت‌اش هر شب شگفت‌رده‌ام می‌کند نه غیر از موضوع — همه‌ی موضوعات پیبایی صحت‌ها مان — یکایک پاسح‌ها نه یادم می‌آید و بیر تردیدها، درنگ‌ها مان در هنگامی که واژه‌ی در حور نه دهن‌مان نمی‌رسد و گربیر ردن‌هایی که بر خود روا می‌داریم آخر نباید فراموش کرد که گفت‌وگوها مان آکادمیک یا از پیش طرح‌ریخته نیست، گپ‌ردن دوستان نا هم‌دیگر است (الته دوستانی نا فرهنگ) و تعبیرات سمت‌وسویش، چنان که در هر گپ‌ردی، حد و اندازه ندارد بی‌آن‌که